

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین المعصومین و اللعنه الدائمه علی اعدائهم اجمعین اللهم وفقنا و جمیع المشتغلین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الرحیم.

چون بحث راجع به این حدیث سوم زرار به اصطلاح صحیحه ثالثه زرارہ یقین لاینقض بالشک، دیگر نمی دانم حالا گفتیم یک کمی هم باز یک مختصری از بحث باز خارج بشویم راجع به این، عرض کردم که شواهد حاکی است که اهل سنت یقین لایزول بالشک یا لایزال بالشک را دارند، لایزول بیشتر و خود من نتوانستم بیابم احتمالی که من می دهم از قرن های چهارم و پنجم این متن در میان اهل سنت آمده، آن وقت این متن را انطباق دادند بر چندتا قاعده یکش استصحاب است در صورتی که الآن در کتب ما وقتی لاتنقض یقین بالشک را می آوریم فقط استصحاب اراده می شود در اهل سنت یقین لایزول بالشک ده دوازده قاعده چهار پانزده قاعده را از توش، حتی اصالة الحقیقه را هم از این در آوردند یعنی اگر شک کردید معنای حقیقی و مجازی، معنای حقیقی اراده شده به قاعده یقین لایزول بالشک،

س: اصل عدم نقل دیگر یک جورایی هم

ج: بلی آقا؟

س: عدم نقل و این ها

ج: بلی این ها، اصل عدم نقل مال مسأله وضع است آن جا بر می گرده، نه در استعمال، استعمال کرده نمی دانم حالا معنای حقیقی را اراده کرده یا معنای مجازی، در آن جا بنا اصحاب بر اصالة الحقیقه، بنای اصولیین کلاً بر اصالة الحقیقه است دیگر، آنها اصالة الحقیقه را یکی از مصادیق یقین لایزول بالشک است، می خواهید هم بخوانید عبارت الاشباه و النظائر سیوطی، یازده تا، دوازده تا قاعده از همین یقین لایزول بالشک، یکش استصحاب است، اما ماها در متون خودمان از این یقین لاینقض بالشک فقط استصحاب را در آوردیم البته مرحوم شیخ اشاره می کند به قاعده یقین و آن قاعده یقین را این جور به اصطلاح معنی می کنند که اگر انسان یقینی داشت بعد برایش شک پیدا شد رو همان حالت یقین بماند از یقین دست بر ندارد، خب طبیعتاً چنین قاعده عقلانی هم نیست حالا انسان یقین داشت بعد یقینش تزلزل پیدا کرد حتماً باید به یقین، چون به هر حال یقین و شک حالت نفسی است حالا نفسی یک نوع ارتباط خاصی با خارج دارند، این طور نیست که حالا اگر من یقین پیدا کردم بعد شک کردم باید حتماً رو یقینم بمانم، همچو نه نکته عقلانی دارد نه نکته عقلی که انسان تصورش را بکند، این را مرحوم شیخ دارد قاعده مقتضی و مانع را هم مرحوم شیخ دارد، قاعده مقتضی و مانع اصطلاحاً مراد این است که اگر شما یک چیزی را یقین داشتید با آن چیزی که شک پیدا می شود آن یقین تان را به اصطلاح متزلزل نکنید، آن وقت این را تطبیق کردند به قاعده مقتضی و مانع، و مراد از قاعده مقتضی و مانع در اصطلاح شیخ، چون مرحومی بعدها مرحوم آقای حاج شیخ هادی تهرانی یک جور دیگر قاعده مقتضی و مانع را معنی کرده، قاعده مقتضی و مانع این است که اگر از اجزاء مقتضی پیدا شد شک در مانع کردیم اصالة عدم مانع جاری می شود حالا می خواهیم به لغت دیگر بگوییم، این در اجزاء علت که مقتضی و شرط و عدم المانع است مقتضی و شرط باید احراز واقعی بشوند اما نسبت به مانع می توانیم با اصل احراز بکنیم، خلاصه اش یک تفریقی بین اجزاء علت بگذاریم مثلاً اگر دیدیم کسی آتشی

.....
را طرف خانه کسی انداخت ندیدیم که بسوزاند احتمال دادیم مانعی بوده که این آتش نرفته پایین، با اصاله عدم مانع اثبات می کنیم که مانعی نبوده پس این آتش رفته پس سوزانده، پس ایشان احرق دار فلان، پس ایشان برود در دادگاه شهادت بدهد که من ندیدم که ایشان احرق، یک دفعه می گوید من شهادت می دهم که آتش را پرتاب کرد، به همانی که دید، یک دفعه می گوید نه من شهادت می دهم که ایشان سوزاند و نمی داند اصلاً مانعی بود، شاید هم مثلاً آهنی چیزی بوده مانعی بوده آتش پایین نرفته، احتمالاً توری بوده چیزی بوده پایین،

س: شیخ هادی این جوری معنی کرده

ج: نه نه،

س: شیخ

ج: شیخ،

س: شیخ بلی

ج: که از قاعده مقتضی و مانع را به این معنی، این را اسمش را گذاشتند قاعده مقتضی و مانع لیکن مرادشان این است مقتضی و شرط باید احراز بشود، مانع، عدم مانع احراز نمی خواهد اصل عدم مانع است این عدم مانع به این معنی، دیگر این هم واضح است که نکته عقلائی ندارد، تفکیک بین اجزاء علت واقعیت علمی ندارد، یک چیزی هم شبیه این در استصحاب عدم به اصطلاح استصحاب عدم ازلی مرحوم نائینی دارد که حالا دیگر وارد آن بحث نشویم باز خارج می شویم،

س: بعضی ها هم عدم مانع را کافی می دانند، یکی آمد در خانه مان گفت مانعی نیست خدمت برسیم، گفتم مانع نیست ولی مقتضی موجوده

ج: مقتضی موجوده، بلی عدم مانع را کافی

س: اشباه و نظائر که فرمودید عنوان کتاب اولش را آورده گفته فی الشرح القواعد الخمس التي ترجع اليها جميع مسائل الفقه،

ج: اليقين لا يزول گفته ربع فقه، خمس فقه برایش مبتنی است

س: بلی بعد هم گفته، گفته که این

ج: یکش الاعمال بالنیات است یکش لاضرر است چندتا قاعده را ایشان آورده که کل فقه بر این ها مبتنی اند

س: بعد می گوید که بلکه مذهب شافعی چهارتا قاعده است که بعد خلاصه می گوید اول این مقدمات را می گوید بعد می گوید الاولى اليقين لا يزال بالشك و اصل ذلك قوله صلى الله عليه و سلم ان الشيطان ليأتى احدكم

ج: این مال نماز است حدیث نماز،

س: فاقول احداثت فلا ينصرف و لا ينصرف حتى يسمع صوتاً او يجد

ج: ریحاً این روایتی را که آورده که ربع فقه برش مبتنی است می گوید اصلش این روایت است که در باب نماز اگر شکی مثلاً در ریخی کرد این کار را بکند دقت فرمودید اصل را این گرفته، حالا بعضی علماء لاتنقض اليقين بالشك را گرفتند، باز یک کمی بهتر

است این جهات، خیلی مبتدل گرفتند، ربع فقه بر این مبتنی بشود یا خمس فقه بر این مبتنی بشود، الی آخره بلی بعد

س: بعد هم می گوید فوائدی، می گوید که فوائدی که مبتنی

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث یکشنبه: ۱۶/۰۴/۲۰۲۳ - ۲۷/۰۱/۱۴۰۲

صفحه ۳

جلسه: ۴۸

ج: حالا تصادفاً یقین، لاتنقض یقین، لایزول بالشک نیست، اینها استظهار، و لذا من دنبال این افتادم که گفته؟ به نظرم قرن چهارم، پنجم آمد نمی دانم حالا نمی دانم از کجا پیدا کردم و این بعد شد یک قاعده کلی بعد شد ربع فقه و خمس فقه بر او بنا بشود نه استصحاب که ما می گوئیم، بعد می گوید که،

س: بعد یک خرده جلوتر می گوید وارد قاعده که می شود صفحه ۵۰ آن صفحه ۷ جلد یک بود می گوید اعلم ان هذه القاعدة فادخلوا فی جميع ابواب الفقه و المسائل المخرجه علیها تبلغ ثلاثة ارباع الفقه و اکثر،

ج: سه چهارم فقه روی قاعده یقین لایزال بالشک

س: بعد این جا این مسائلش است بعد می گوید که فاقول یندرج فی هذه القاعدة عدۀ القواعد، بعد یک سری قواعد دارد که ج: حالا بگوئید

س: منها قوله الاصل بقاء ماكان علی ماكان،

ج: استصحاب، استصحاب را یکی از فروغش گرفته، آقایان ما اصلاً لاتنقض را فقط استصحاب گرفتند، با این که این لاتنقض یقین یقین لایزال شبیه همان است دیگر یقین لایزال بالشک دقت کردید، دو منها

س: خود محقق چیز زده این را محقق عنوان زده الاصل براءة الذمه

ج: این هم یقین لایزال بالشک

س: بعد

س: ما هم داریم دیگر استصحاب را از ادله براءت گرفتند

ج: مثلاً گرفتند استصحاب عدم جعل مثلاً یک چیزی شبیه این بعد

س: دیگر می گوید قال الشافعی اصل من بنی علیه الاقرار انی اعلم یقین و اطرش الشک

ج: بنی علیه الاقرار، اقرار هم اقرار العقلاء را هم از همین قاعده یقین لایزال بالشک گرفته دقت می کنید خیلی، حالا

س: خیلی این دیگر تا بیست، سی صفحه می رود من شک، شیئاً اولی

س:

۴۴: ۷

ج: ممکن است باز در بیاورد غرض این که قواعد زیادش که یکش استصحاب است یکی هم اصالة الحقیقه را می گوید به نظرم دوازده، حالا می گویی بیست تا نه، به نظرم یا دوازده یا سیزده تا

س: خیلی این بحث صفحاتش طولانی است، الاصل فی کل حادث

۰: ۸

ج: اصالة عدم تأخر الحادث به اصطلاح

س: الاباحه

ج: اصالة البرائه

س: الاصل فی الابضاع التحريم

ج: ابضاع جمع بضع یعنی زن، در زن اگر شک بشود احتیاط که ما می‌گوییم، اصالة الاحتیاط در فروج ایشان تعبیر کرده الاصل فی ابضاع التحريم تعبیر

س: بعد تعبیرش همان که فرمودید الاصل فی الکلام الحقیقه، تعارض الاصل و الظاهر، تعارض الاصلین، تعارض الظاهرین، ج: خیلی عجیب است، یک عجیب بحثی را و عرض کردم تا آنجایی که ما می‌دانیم الآن در متون علمی که از دنیای اسلام است، اگر آن متن تحف العقول را قبول کنی اولین کسی که گفته امیرالمؤمنین است، در حدیث اربعه مائة فان الیقین لا ینقض بالشک، بعد هم این روایتی که مال امام باقر و این هاست که لا ینقض الیقین بالشک، این روایتی که دیروز خواندیم عن احدهما علیهما السلام بود، آن روایت اول عن الباقر علیه السلام عن ابی جعفر بود یعنی نسبت داده شده به ابی جعفر، خوب پس معلوم شد که این لا ینقض الیقین بالشک ایشان، حالا من چون اسم قاعده مقتضی و مانع را بردم، مرحوم آقای تهرانی عقیده‌اش این است که قاعده مقتضی و مانع به معنای دیگر و آن معنایش این است که اگر یک چیزی به اصطلاح ایشان تعبیر مقتضی، سبب یک اثری بود یعنی یک نکته‌ای بود که یک آثاری داشت، اگر شک کردیم آن آثار را مترتب بکنیم تا یقین به زوال آن سبب پیدا کنیم، خوب دقت کنید مثلاً وضوء گرفتیم وقتی وضوء گرفتیم این آثار دارد می‌شود نماز خون می‌شود دست به مصحف زد آثار اگر شک کردیم ما همان آثار وضوء را بار کنیم یعنی چشم ما بیفتد به همان وضویی که گرفتیم آن وضوء را همین جور ادامه بدهیم تا یقین پیدا بکنیم که وضوء نیست وضوء از بین رفت، ایشان مقتضی و مانع یعنی اگر یک مقتضی آمد این مقتضی اثر خودش را می‌گذارد اگر شک در مانع کردید شما به این مانع دیگر، یعنی شک مزیل، مانع مزیل این مانع، این مزیل آنی که تمناع باش دارد باش تضاد دارد جمع نمی‌شود شما ترتیب اثر ندهید تا آن سبب از بین برود یقین به زوال سبب پیدا بکند البته ایشان من شاید مثلاً یکی دو سال قبل من کتاب ایشان را دیدم ما شاید در بیست سال قبل هم در دوره اول به ذهن من می‌آمد ایشان گذاشته بود اصل بقاء اسباب، اسمش را من خودم، ایشان گذاشته بود مقتضی و مانع ایشان اصلاً می‌گوید و لذا هم در این روایت اول که عمده مقام است، لانک کنت علی یقین من وضوئک دارد، ندارد کنت علی یقین من طهورک، نمی‌گوید طهور،

س: سبب را آورده

ج: سبب را آورده، لذا عده‌ای از این آقایون معاصر ما شیخ هم متعرض اشاره اجمالی دارد با این که این حدیث این مثبت است، چون آنی که در نماز معتبر است طهارت است نه وضوء لا صلاة الا بطهور، چون یک قاعده‌ای گذاشتند آقایون، چون این تعبدی است آقای رضایی، چون این تعبدی است یک قاعده گذاشتند که اصل جای جاری می‌شود که موضوع لسان دلیل باشد یعنی یک دلیلی را که می‌بینیم باید اصل بیاید موضوع لسان دلیل را اثبات بکند، اگر لازمه‌اش را اثبات کرد می‌شود اصل مثبت و قابل قبول نیست این اشکال معروف این است این اشکال هم اخیراً شده از زمان شیخ به این ور این اشکال شده، ندارد لانک کنت علی یقین من طهورک، چون آنی که داریم لا صلاة الا بطهور، البته لا صلاة الا بطهور بضم طاء طهور یک لفظی است احتمالاً عبری به معنای طهارت، البته خود ایشان هم طهارت می‌گویند همین کتاب مشنا، شش تا کتابش، ششمش طهارت است، من دارم چون به عربی، این

س: طهور را طهارت

ج: طهور می‌گویند و طهارت، طهور لفظ عربی است،

س: بلی

ج: طهور احتمالاً حالا مبالغه باشد بنشان بر این است که مبالغه نباشد شبیه اسم آلت باشد مثل سحور، یعنی فرق گذاشتند سحور یعنی سحری خوردن، سَحور یعنی مایوکل فی السحر، طهور و طُهور آن وقت در کتب طیب قدیم هم همین کار را کردند مثلاً سنون یعنی آدم به دندان هایش مثلاً چیزی بزند سنون یا یستن به، آنی که به دندان می زند نشوق یعنی چیزی را استنشاق بکند به دماغش، نشوق به اسم مصدر آن وقت نشوق مایستنشوق به، یعنی این در لغت عرب زیاد است،

۱۲:۳۸

در کتب زیاد است که یکی از آن ها هم که در روایت هم مطرح شده اما چیز، مصدرش نیامده لدود است دارد اهل سنت که پیغمبر اُغنی علیه، بعد لدوه لد لدود در لغت طیب قدیم یعنی بیمار مثلاً بی حال است افتاده، یک مقدار دارو را جمع می کند از یک گوشه دهن وارد دهنش می کنند این را اصطلاحاً می گویند لدود تا حالا نشندید دارد که لدوا رسول الله بی هوش شدند بعد مقدار دارو در دهان ایشان ریختند آن وقت این طور دارند وقتی که به بهوش گفتند چه کار کردید؟ گفتند که ما لدوناک مثلاً این فرمود لدو من فی المجلس، الا عمی، تمام این ها را هم مثلاً شبهه این که این سم بودش درش مثلاً، می گویند احتمال سم، الا عمی العباس، هر کسی در این اتاق هست این را همین دارو را در دهنش بریزید الا عموی من عباس این دارد سنی ها این حدیث، این ضبطش این طوری است لدود مصدر است یعنی چیزی را در دهان ریختند به همان ترتیب، لدود مایلند به، مایلند به، نشوق و نشوق، طهور و طُهور، سَحور و سُحور، این در لغت عربی است پس التراب احد الطهورین، لاصلاة الا بطُهور، یکی را طُهور بخوانید یکی را طُهور بخوانید، و انزلنا من السماء ماءً طُهوراً آن جا طُهور است یعنی ما یتطهر به، اما لاصلاة الا بطُهور، طهور یعنی طهارت، دقت کنید این هم ضبط آن کلمه،

س: البته طهارت هم طهور است، و استعمال طُهور مشروط بالنیة

ج: استعمال طُهور آن جا در تعریفی که در لمعه آمده استعمال طهور مشروط بالنیة، آن جا طُهور است طُهور نیست، آن تفسیر طهارت این است عرض کنم که در لمعه آمده که مرحوم صاحب، شارح هم مرحوم شهید می گوید دور لازم می آید الی آخره، علی ای حال البته تصریح نمی کند به دور لازمه کلامش علی ای حال خوب دقت بفرمایید اگر این استصحاب ناظر بود به این معنای که استصحاب است باید بگوید که انک کنت علی یقین من طهورک، چرا؟ این نکته فنی روشن شد چرا؟ چون موضوع لسان دلیل طهور است این می خواهد با اصل باید طهور را اثبات بکند، اما می گوید لانک کنت علی یقین من وضوئک، آن هم همین طور است وضوء و وضوء دوتا داریم وضوء مصدر است، وضوء مایتوضاً به، غسول و غُسل و الی آخره این باب یک بابی است که در لغت عرب جریان دارد پس لذا هم اشکال کردند، لذا مثل آقای خمینی ایشان اشکال قوی می کند که این مشکل است به خاطر این که مثبت است ایشان، ایشان مثبت را مثبت مطلقاً قبول ندارد ولو واسطه خفی باشد فرق بین واسطه جلی، آقاییون غالباً همان طور که واسطه خفی است اشکال ندارد، مرحوم شیخ محمد حسین، آقای شیخ هادی می گوید این شاهد است یعنی البته من عین عبارت ایشان در ذهنم نیست لیکن اجمالاً که این جا این یک قاعده دیگری است این استصحاب نیست این یک قاعده دیگری است هر وقت شما یک به اصطلاح سببی را ایجاد کردید اگر شک شد در ترتیب آثار آثار را بار بکنید تا یقین به زوال سبب پیدا کنی، تا یقین به زوال سبب پیدا نکردید شما، این هم یکی از معانی است که ایشان به عنوان قاعده مقتضی و مانع، من اسمش را

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۶

جلسه: ۴۸

گذاشتم قاعده اصالة بقاء اسباب، آن وقت دوره اول، چون کسی ندیده بودم من، کتاب ایشان را ندیده بودم و نمی دانستم، من به ذهنم آمده بود همین اشکال که این اصلاً حدیث ناظر به نکته دیگری است ناظر به استصحاب نیست، حالا این یک بحث، چون به این مناسبت هم وارد شدیم پس این لاینقض این حدیث سوم این طور که ایشان دیروز خواندند که مثلاً ایشان گفتند مال استصحاب است انصافاً این مال استصحاب نیست این اصلاً ربطی چون دارد و لایخلط احدهما بالآخر این ها که به استصحاب نمی خورد،

س: معنای مرحوم فیض داشت اشاره کردند در عبارات چیز، آن خیلی خوب است و تقریباً به فرمایش شما هم نزدیک است
ج: به نظرم عبارتی را از شیخ نقل کردند شیخ انصاری،

س: وافی

ج: بخوانید بخوانید

س: دارد که، دارید عبارتش را

س: بخوانید

س: من چشم هایم یک کمی ضعیف است اگر دارید بخوانید و الا

س: ذیل همین لاینقض الیقین

ج: و لایخلط احدهما بالآخر صحیحه

س: هر عبارتش را توضیح می دهد و جمع می کند با عقیده شیعه که

ج: حالا کامل عبارتش

س: ما از خود چیز می خوانم

ج: بخوان از فیض بخوان چون دیروز مجملاً از کتاب آقای سیستمی خواندند از تقریرات اجمالاً حالا کاملش را بخوانید، دیگر حالا که رفتیم روی کلمه یک توضیح حالا این متن شناسایی بشود و متن عجیبی است انصافاً انصافاً شبهه ای این که اصلاً از امام صادق نشده باشد خیلی قوی است چون در هیچ جای دیگر نیامده و در این کتابی که عرض کردم حدیث اربعه مآه آن هم خیلی قبولش مشکل است اشکالات سندی اش قوی است آن،

س: از یک طرف هم چون در بین اهل سنت این

ج: نیامده، بعدی ها آوردند

س: تعبیر

ج: بلی پیدا نکردم این زمان پیدا نتوانستیم من خودم هم احتمال می دهم از قرن چهارم، پنجم اصلاً راه افتاده باشد،

س: آن باشد پس از شیعه گرفته،

ج: از شیعه گرفتند احتمالاً از شیعه گرفتند آن وقت نقض هم به معنای زوال نه به معنای سست شدن، دقت کردید چون نقض دوتا معنا می دهد یکی معنای زوال است یکی معنای سست شدن است، مرحوم شیخ به معنای سستی گرفته، نقضت الحبل، اما اگر آن باشد لایزول به معنای زوال گرفتند،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۷

جلسه: ۴۸

س: اول قطع مرحوم شیخ قطع می‌گیرد، النقض قطع،

ج: نه نه می‌گوید

س: نقضت الحبل یعنی قطعت دیگر

ج: نه قطعت نیست نه، به اصطلاح چیز را طناب را باز کردند که

س: نقضت غزلها بعد

ج: نقضت من بعد قوه، انکال است دیگر خوب دارد انکال این بعد از این که قوی بود سست شد نقضت الحبل یعنی موهوم شد

نه این که قطع شد، قطع نیست نه،

س: نخ‌هایش را باز کرد

ج: بلی نخ‌هایش را باز کرد که بعد کنند، جدا کردندش آسان شد بفرمایید عبارت وافی را بخوانید

س: جلد هشت

ج: از چاپ جدید

س: بلی صفحه ۹۸۰ در ذیل همین حدیثی که از کافی خواندیم فرمودند بیان: لاینقض الیقین بالشک یعنی لا یبطل الصلاة ثلاثاً

المتیقن فیها بسبب الشک فی الرابعه و ان

ج: این یک مبنای بوده عده‌ای از اهل سنت که مجرد این که شک کرد باطل بکنند، می‌گویند لاینقض یقین را باز به معنای چه گرفته؟

به معنای همان سه رکعت که متیقن است، یقین را به معنای متیقن گرفته، آن سه رکعتی را که یقیناً درست خوانده باطلش نکند

نقض را هم به معنای زوال گرفته، دقت کردید با این مقدماتی که عرض می‌کنیم، توضیح، لاینقض بلی،

س: بلی

ج: خلاف ظاهر است مطالب‌شان احتمالش قوی است

س: این یک بخش، و لایدخل الشک فی الیقین یعنی لایعتد، یا لایعتد بالرابعه المشکوک فیها بان یضمها الی الثلاث و یتم بها

الصلاة من غیر تدارک، و لایخلط احدهما بالآخر

ج: ایشان لایدخل را به، یعنی اولی به یک مبنای اهل سنت که گفتند نماز باطل می‌شود با شک، دومی با یک مبنای اهل سنت

گفتند بنا بر اقل بگذار استصحاب بکن، رکعت چهارم را اضافه بکن، ایشان

س: این کار را هم نکن

ج: این کار را هم نکن، می‌خواهد بگوید امام مرادش این است که این کار را نکن، خیلی خوب بفرما، خب استصحاب همان است

دیگر اصلاً بلی بفرمایید،

س: بلی می‌گوید و لایخلط احدهما بالآخر عطف تفسیری بالنها عن الادخال و لکنه ینقض الشک،

ج: این را هم در ادامه همان گرفته،

س: یعنی فی الرابعه بان لایعتد بها فی الیقین یعنی بالاتیان برکعه

ج: شک را به معنای مشکوک گرفته، رکعت چهارم که مشکوک است، شک را هم به معنای یقین و معنای متیقن گرفته شک را هم به معنای مشکوک گرفته دقت می کنید این توضیح عبارات ایشان روشن،

س: و يتم على اليقين یعنی یبنی علی الثلاث المتیقن فیها

ج: یبنی به همان معنای که من دیشب عرض کردم به آن یقینش بنا بکند یعنی به عبارت اخری، بیارد یک نماز مستحبی اضافه بکند تا این نماز تکمیل بشود بفرمایید

س: بعد هم به این که این وضعیت نماز چیز معلوم نشد که فصل است وصل است چه است؟ معلوم نشد بخوانم عبارت را

ج: بخوانید دیگر حالا بنا شد

س: بلی و لم يتعرض فی هذا الحديث بذكر فصل ركعتين و بالركعة المضاف الى الاحتياط و وصلها كما تعرض فی الخبر السابق و الاخبار فی ذلك مختلفه و فی بعضها اجمال كما ستعرف علیها و طریق التوفیق بینها التخییر كما ذكره فی الفقیه و یأتی كلامه فیهِ و ربما یسمى الفصل بالبناء علی اکثر، و الوصف بالبناء علی الاقل و

۳۱: ۲۱

و احوط لانه مع الفصل اذا ذكر بعد ذلك ما فعل و كانت صلاته مع الاحتياط مشتملة علی زیاده و لایحتاج الی اعاده بخلاف ما اذا وصل، و ماسمعت احداً تعرض بهذه الدقیقه

ج: من هم در ذهنم نبود، خیال نمی کردم فیض، معلوم شده فیض هم ملتفت شده مطلب پس این مطلب از زمان قرن دوازدهم بلی،

س: فی حدیث عمارساباطی الآتی اشاره الی ذلك فلا تكونن من الغافلین

ج: پس معلوم می شود ایشان هم ملتفت شده من خیال می کردم به ذهن خودم شبهه رسیده، پس اول الفضل لمن سبق به اصطلاح، بلی معلوم می شود اول به ذهن ایشان رسیده اما انصافاً هم بالاخره ایشان فقط آن نکته ای را که ما اضافه کردیم یبنی علی یقین در کلمات سنی آمده، آیا مراد زراره این است که آن یبنی علی یقین را تفسیر بکند چرا عین عبارت اهل سنت را آورده آنی که بحث ما بود سر کلمه متن بود، بحث های متن ایشان اگر این یبنی علی یقین نبود خب احتمال می دادیم بنای بر اکثر آن های اصحاب فهمیدند چون این هم یک نکته ای است انشاء الله تعالی این یک مقدار مشروح تر، گاهی اوقات روایت یک اجمالی دارد اصحاب یک جور خاصی می فهمند، متن یک جور است فهم اصحاب در فتوی عوض می شود این را اصطلاحاً فیما بعد زمان مثلاً شاید مثلاً قبلش از زمان وحید و این ها تعبیر می کنند به جبر ضعف دلالت چون متعرض قبلی شان این بود که جبر ضعف سند، جبر ضعف سند منجبر ضعف سند، ضعف سند منجبر بشود به عمل اصحاب، بحث دیگر اگر دلالت ضعیف بود آن هم منجبر می شود به عمل اصحاب یا نه؟ حالا غیر از ضعف سند،

س: فهم اصحاب

ج: خود فهم اصحاب و فتوای اصحاب، می تواند دلیل ضعیف را تقویت بکند، دلالت روایت تمام نیست این هم به نظر ما بد نیست یک بحثی راجع بهش بکنیم که فوایدی دارد خیلی لطیفی دارد، مجبوریم یک روز دو روز هم راجع به این مطلب که آیا چرا اصلاً اولاً ما تحلیل می کنیم که این از کجا پیدا شد ریشه هایش کجا بود؟ و چرا این را ما قبول بکنیم یا قبول نکنیم؟ پس این

راجع به این روایت، عرض کردم ایشان فرمودند دقیقه‌ای است که کسی ملتفت نشده، این عبارتی که شما دیروز خواندید ندیدم آقای سیستانی در بحث یاد می‌آید که عبارت اهل سنت را خواندش، در تقریرات ننوشته این، س: این نکته‌ای که شما فرمودید این در عبارت‌های سنی هست، الآن با فرمایشات امشب من معلوم شد که سنی‌ها بعدها آوردند ج: احتمالاً،

س: نمی‌شود گفت که زراره ناظر

ج: اول،

س: ایشان اول آورده، یعنی اهل سنت اگر هم گرفتند آن از

ج: الآن در اختیار ما نیست احتمالاً اهل سنت در کوفه چون کوفه طبیعت فقهش فقه قیاسی بود یعنی از نص خارج می‌شدند و یک حالتی روشن فکری خاصی دارند،

س: معروف بود عراق این طوری بود دیگر

ج: نه دیگر کوفه مخصوصاً

س: مدینه

ج: کوفه مخصوصاً چون به اصطلاح ایرانی بیشتر بودند یک تفکر آزاد داشتند به اصطلاح اصلاً نحوه فکرشان، یعنی ممکن است اهل کوفه این بینی علی‌الیقین ازش لاتنقض الیقین بالشک را در آوردند یا الیقین لایزال بالشک لیکن فعلاً من شاهدهی پیدا نکردم، آن اولین مطلبی هم که نسبت داده می‌شود به امیرالمؤمنین است، در حدیث اربعه مأه این طور است علم امیرالمؤمنین اصحابه فی مجلس واحد اربعه مأه باب من ابواب العلم این ظاهراً به کوفه می‌خورد، مال ایام مدینه نیست این ظاهراً مال ایام کوفه است، حدیث اربعه مأه اصلاً چرا بهش می‌گویند اربعه مأه به این جهت، این حدیث الآن خیلی بحث‌های مفصلی دارد که چون الآن محل کلام ما نیست مثلاً کلمه صدوق رضوان الله تعالی علیه ایشان در خصال این را آورده، و قبل از ایشان هم مرحوم تحف العقول ظاهراً حالا مرحوم در کتاب تحف العقول آورده جای دیگر هم ما نداریم اما خیلی پراکنده داریم، در کافی هست در نهج البلاغه هست حتی در کتب اهل سنت، دستور چه است؟ معالی الحکم چه است؟

س: معالم الحکم

ج: معالم الحکم هست خیلی هست یعنی در کتب اهل سنت در فرض کنید در روایاتی که ابن‌الحدید از امیرالمؤمنین این، یعنی این حدیث کاملاً توزیع شده در محاسن هست در کافی هست خیلی توزیع، در فقیه هست خیلی توزیع شده این حدیث تصادفاً حالا من الشئ بشئ یذکر، می‌گویند که حدیث کساء معروف است که سند ندارد یک سندی در این کتاب آقای ابطحی مال حضرت زهراء چاپ دومش نه چاپ اول، در آنجا از یک نسخه‌ای از عوالم اصلاً فتوکپی کرده آن نسخه را، نسخه خطی است در حاشیه‌اش حدیث کساء را با سند دارد، ایشان هم نوشته که آقای مرعشی خیلی آرزو می‌کرد این نسخه را ببینند و ندیدند ایشان برای اولین بار آن نسخه را فتوکپی کرده پخش کرده یک فاطمه زهراء ابتداءً نوشته آن مختصر است متن عوالم است یک فاطمه زهراء چاپ دوم، ویرایش دوم است که خیلی هم مستدرکات در حاشیه دارد شاید دو برابر اولی است یا شاید دو برابر من جمله این حدیث کساء را آنجا این حدیث کساء با همین اربعه مأه سندش یکی است حالا آن را می‌خواستیم بگوییم، حدیث کساء اگر آن سند،

س: عوالم نقل کرده

ج: اینی که، نه عوالم نیست کس دیگری نوشته،

س: بلی

ج: در حاشیه نسخه عوالم، خود عوالم نقل نکرده دقت می فرمایید در حاشیه نسخه ایشان آمده دور تا دور حاشیه با سند هم آمده، با سند آمده، سندش بعینه سند حدیث اربعه مأه است دقت، حالا مرحوم صدوق نوشته علم امیرالمؤمنین اصحابه اربعه مأه باب من ابواب العلم، چون می دانید حدیث اربعه مأه را گفتیم این آقای خدامیان حفظه الله ایشان یک تخریج کرده، با شماره که گذاشته ۳۷۵ تا ۳۷۷ به چهار صد نمی رسد حالا چطور صدوق خودش چهار صد را نوشته،

س: روند بوده چهار صد

ج: خودش لفظ چهار صد را آورده، اما عبارت، البته ایشان چه کار کرده؟ ایشان ورداشته باز کلمات دیگری که روایت دیگری که با همین سند بوده، بالاخره چهارتایش کرده نوشته با اضافات چهار صدتایش کرده، اما در خود عبارت صدوق چهار صد نیست یعنی عدد چهار صد آمده اول حدیث و لذا هم معروف شده به حدیث اربعه مأه در عبارت تحف العقول ندارد این عبارت در تحف العقول ندارد علم امیرالمؤمنین اصحابه اربعه مأه باب من ابواب العلم، این آنجا نیست اما در نسخه خصال هست که حالا تفصیلش در محل خودش چون این نسخه شناسی یکی از کارهای متن است اگر روش کار بشود به خاطر این جهت است آن وقت این را دقت بفرمایید که به اصطلاح مرحوم صدوق این طور دارد: فان یقین لایدفع بالشک، دفع با همان زوال بهتر می خورد احتمال بسیار بسیار قوی است که این مطلب را ابتداءً اهل کوفه از امیرالمؤمنین شنیده باشند و با آن حالات خاصی که در کوفه بود این یواش یواش به عنوان یک اصل جا افتاده، اما فعلاً من در مصادر موجود اهل سنت این تعبیر را ندیدم در مصادرشان متأخر زیاد است هشتم، هفتم این ها زیاد آمده اما خیلی برگردیم دوم یا سوم،

س:

۴۶: ۲۸

ج: لاینقض و لایدفع و لایزول و لایزال هیچ کدامش را ندیدم در عبارات اهل سنت و اهل سنت از این مطلب یکی قاعده استصحاب است قواعد دیگر هم استخراج کردند، اصحاب ما فقط قاعده استصحاب، دقت کردید اصحاب ما با این که همان تعبیر است لاینقض یقین بالشک و انصافاً این که این روایت سوم که نمی خورد، حالا چون دیگر بحث ما به این جا کشید روایت اول را هم بیاورید می خواهید از همین کتاب آقای سیستانی که گفتید حدیث اول را ایشان بیاورند، چون احتمالاً به احتمال قوی این شبهه بوده در ذهن آقایون قمی ها مثل مرحوم ابن الولید و صدوق که این حدیث مدرج است اصلاً این کلام معلوم نیست مال امام باشد این قسمت کلام که خواندید دیروز، دیشب دیگر توضیحاتش را عرض کردیم حالا حدیث اول را هم بیاورید، حدیث اول دیگر حالا بناست یک کمی خارج شدیم حالا این هم یک توضیحاتی هم راجع به حدیث اول، اولاً حدیث اول روشن شد، یک مشکلی آقایون اصولی متأخره بهش برخوردند مثبت است این اصلاً با استصحاب نمی سازد چون استصحاب باید مؤدای اصل مطابق باشد با موضوع لسان دلیل، این قاعده کلی، مؤدای اصل مطابق باشد مثلاً سابقاً طهارت بود، حالا هم استصحاب

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ - ۲۰۲۳/۰۴/۱۶

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۱

جلسه: ۴۸

طهارت آن وقت لاصلاۃ الا بطهور، قاعده‌اش این طور است دیگر مؤدای اصل باید مطابق، اگر مطابق نبود لوازم بود می‌گویند مثبت، اصطلاح مثبت یعنی این دیگر، چیزی خاصی نیست، آن وقت،

س: قائل به مثبت می‌شود،

ج: آه؟

س: قائل نمی‌شود به اثبات،

ج: خب قبول نکردند تعبد گرفتند،

س: مرحوم میرزا که قبول کردند،

ج: بلی نه این‌ها مثل مرحوم شیخ و این‌ها قبول کردند در واسطه خفی،

س: نه میرزا مطلق قبول می‌کند،

ج: نه مثبت را قبول نمی‌کند

س: میرزای قمی بلی

ج: میرزای قمی، نه آنهایی که اصل اماره می‌دانند قبول می‌کنند،

س: طرح نکرد، نه با این حال استصحاب را اصل می‌داند و مثبتاتش را

ج: نه نه ایشان در ذهنم نیست که اصل بدانند، آقای خویی استصحاب را اماره می‌داند اما اماره‌ای که جنبه کاشفیت ندارد و لذا مثبتاتش را حجت نمی‌داند از این راه وارد می‌شود اهل سنت عادتاً استصحاب را اماره می‌دانند، اماره بودن هم مبتنی بر این است که اصحاب نتیجه یک آماره است یعنی ما دیدیم حوادثی که اتفاق افتاده بعد شک کردیم هشتاد، هشتاد و پنج درصد نود درصدش باقی بودند پس اگر شک کردیم، الظن

۸: ۳۱

شیء بالاعم، ظن پیدا می‌شود از راه ظن وارد شدند نکته آماری، اما این آقایون که اصل عملی می‌گیرند از راه ظن نیست از راه تعبد است شارع گفته، و لذا اگر شما لانک کنت علی یقین من وضوئک را شاید حالا میرزای قمی اگر چون می‌گوید این‌جا گفته یقین بوضوء یقین را به عنوان لحاظ واقع دیده اگر به لحاظ واقع دید مثبتاتش حجت می‌شود اگر تعبد صرف، و لذا یک نکته اساسی باز در این‌جا این است، در این مطلب استصحاب این است که اصولاً ما در باب حالا این بحث متنش تأثیرگذار است اما این مضمون می‌شود با مضمون و دلالت این‌ها ما اگر یک مطلبی را گفتیم آن دلیلی را که اقامه می‌کنیم حالا روایت یا نه؟ باید ببینیم بین این دوتا تطابق باشد، فرض کنیم مثلاً از قرن دوم عرض کردم یواش یواش شروع شد مناقشه در اسانید و این سندش ضعیف است و این ثقه نیست از حدود سال‌های صد و چهل، صد و پنجاه این مناقشات، این مناقشات که شروع شد، سال‌های صد مثلاً هفتاد، یکی سال‌های صد و هفتاد، صد و هشتاد رسیدند ببینید بیست، سی سال بعد آمدند گفتند آقا این مناقشات را در خبر به اصطلاح ضعیف، در باب مستحبات نمی‌کنیم که اسمش شد تسامح در ادله سنن، آن عبارت‌شان، عبارتی سه‌تا عبارت دارند، یکش هم چیز است عبدالله ابن مبارک خراسانی است، سه‌تا عبارت است اذا جاء الحدیث فی الفرائض شدّدنا و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا خوب دقت کنید متن این است، خب فضائل یعنی فضائل اعمال نه فضائل اشخاص، یعنی فلان عمل مستحب است،

فضائل اعمال اصطلاحاً فضائل اعمال هم یعنی ما می‌گوییم مستحب، خب این عبارت مطابق است با همان قاعده تسامح در ادله سنن، اذا جاء الحديث في الفرائض، کارهای که واجب است شدند و اذا جاء الحديث في الفضائل این عبارت را دارند، در همین چیز هم دارد کفایه خطیب بغداد دارد، دیگرانشان هم دارند البته بعدها اهل سنت در این مطلب هم مناقشه کردند، تدریب الراوی اگر باشد ایشان و قال شیخ الاسلام بعد چهارتا شرح دارد فلان شروع کردند مناقشات که حالا من واردی، ببینید نکته‌ای که من می‌خواهم بگویم این است این عبارت با قاعده تسامح در ادله سنن می‌خورد این متن با این معنی می‌خورد آن وقت اصحاب ما بعدها که این مطلب را قبول کردند اجمالاً حالا این هم کی قبول شد؟ بحث‌هایش باشد چون بعضی گفتند صدوق و این‌ها هم این مبنی را قبول کردند چون صدوق این حدیث را آورده نه این تساهلنا، ببینید آن حدیث که هست بین اصحاب من بلغه عن النبی، شیء من الثواب علی عمله، فعلم ذلک ارتماس ذلک الثواب کان له ذلک و ان کان سلم یقوله، و ان لم الامر کما، این ذیل حدیث پیش ما دو جور ذیل دارد یک جور ندارد و این لم یکن الامر کما بلغ، و ان کان رسول الله لم یقوله ببینید بحث سر این است این تعبیر بلغ عن رسول الله ثواب، آن ثواب بهش داده می‌شود این معنایش تسامح در ادله سنن است لذا خوب دقت کنید یکی از مطالبی که در باب به اصطلاح روایات به شدت محل کلام است اگر بخواهیم یک قاعده‌ای یا یک اصلی را اثبات بکنیم اولاً معنای آن اصل و قاعده باید روشن بشود که چه است؟ بعد آن دلیل با آن قاعده می‌خورد یا نه؟ آن متن با آن می‌خورد یا نمی‌خورد؟ اهل سنت متن‌شان با تسامح در ادله سنن می‌خورد و اذا جاء فی الفضائل تساهلنا، خیلی واضح است دیگر

س: سریخ در تساهل است،

ج: تساهل است دیگر، بحث سر این که این مثلاً آقای خویی می‌گوید این مال انقیاد است این ربطی به استحباب ندارد، دقت کردید این نکته فنی، این نکته‌ای که عرض کردم می‌خواهم بعد هم متعرض بشوم آیا به، البته این قاعده من بلغه عن النبی شیء من الثواب، این را هم شیخ طوسی نقل نکرده و لذا اوائل اصولاً بین اصحاب مشهور نبوده این روایت، در کافی نقل می‌کند قبل از کافی محاسن نقل می‌کند بعد از کافی هم صدوق نقل می‌کند در ثواب الاعمال مرحوم صدوق در ثواب الاعمال نقل می‌کند حالا این هم نقل‌هایشان بررسی نقل‌هایشان هم یک بحث‌هایی خاصی دارد که مطالبی به ذهن ما رسیده که آقایون نگفته، حالا آن کارهایش به جای خودش، ببینید یک مطلب خیلی مهم شما استصحاب را اگر اماره گرفتید باید تعبیرتان به تعبیر اماره بخورد اگر اصل عملی گرفتید باید تعبیرتان به آن بخورد یعنی نکته اساسی این است، آنچه که در باب استصحاب الآن هست، اگر ما بخواهیم یک اصل عملی بگیریم در حقیقت نکته اصلی اصلی در باب استصحاب توسعه الیقین بقاء یعنی به عبارت اخری یقین به حدوث را شما در مرحله بقاء توسعه می‌دهی این تعبد می‌شود تعبد یعنی این، توسعه الیقین بقاء اما اگر شما از قاعده فلسفی وارد شدید که ما علت محدثه می‌خواهیم علت مبقیه نمی‌خواهیم این دیگر ربطی به استصحاب ندارد، دقت فرمودید چون بعضی‌ها هم از این راه وارد شدند، اگر شما از نکته آماری وارد شدید که ما هشتاد، هشتاد و پنج درصد دیدیم چیزی که سابقاً بوده ادامه دارد این هم ربطی به استصحاب ندارد، آن وقت این نکته خوب نمی‌دانم چون حالا بحث متن هم هست این نکته اگر معنایش این شد که مفاد استصحاب بنا بر تعبد که آقایون متأخر ما قبول کردند از بعد از وحید بنابر تعبد این باشد که این یقین شما به حدوث هنوز به حکم شارع بقاء هست یا به حکم عقلاء فرق نمی‌کند این یقین را هنوز به اصطلاح باقی می‌بیند نه این که وجداناً و تکویناً آن مباحث دیگر می‌شود نه تعبداً می‌گوید آن یقین را حفظ بکن، آن یقین به حدوث در مرحله بقاء هم باقی است لیکن تعبداً این می‌شود استصحاب

آن وقت این مشکلش کجاست؟ این چنین معنایی اصلاً معنا دارد که بهش امر و نهی تعلق بگیرد، لاتنقض الیقین بالشک یعنی چه؟ آن نهی بهش تعلق گرفته، چون یا لاتنقض الیقین بالشک است که نهی بخوانیم یا لاتنقض الیقین بالشک است چون عبارت روشن نیست که نهی است یا نفی است؟ به هر حال باید فعل اختیاری باشد،

س: اگر نقض شد دیگر معنا ندارد

ج: دقت کردید لذا با آن معنایی که مرحوم آقای حاج شیخ، من ندیدم آقای شیخ هادی این نکته را ذکر کرده یا نه؟ لذا این با استصحاب نمی سازد اصلاً تعبیر نمی سازد لذا دیدم آقای سیستانی متنبه شدند می گویند این کنایه است مثل زید کثیرالرماد است لاتنقض یعنی یقینت باقی است کنایه، خب معنایی کنایی هم دلیل می خواهد،

س: نه یقین وصفی، حکمی را منظور است

ج: خیلی خوب باقی است این نه به معنایی، این دیگر فعل اختیاری من نیست که لاتنقض بهش نمی گویند، این باید مثل زید کثیرالرماد بگویم کنایه است از این که جواد است یا کنایه است از این که خیلی بخیل است حتی خاکسترش را هم نگه می داشته، حالا کثیرالرماد ممکن است از بس پخت و پز دارد رمادش خاکسترش زیاد است، ممکن است آدم خسیس و بخیلی است خاکستر را هم نگه می دارد دو احتمال هست، این کثیرالرماد این زید کثیرالرماد این یک معنایی کنایی است آن وقت بنابراین شما باید بگویید لاتنقض یک معنایی کنایی شده و لذا مرحوم آقای حاج شیخ هادی من چون ندیدم نسبت نمی دهم می خواهم بگویم این مناسب است اگر ایشان این راه رفته، این مشکل پیش می آید ایشان می گوید باید یک،

س: معنای کنایی در جایی است که معنایی حقیقی را بشود اراده کرد، این جا اصلاً معنایی حقیقی امکان ندارد اراده بشود و لذا مجاز است این که،

ج: مجاز نه، کنایه را در مقابل تصریح می گیرند نه در مقابل مجاز، حقیقت در مقابل مجاز است این جا معنای حقیقی و مجازی مراد ما نیست آن کلمه کثیر به معنای کثیرالرماد هم به معنای خاکستر ببینید در معنای مجازی اراده نشده اصطلاحاً کنایه را در جایی می گویند که یک کلام گفته می شود مرادش چیز دیگری است نه این که لفظ کثیر گفته مراد اکثر باشد مثلاً همه اش نباشد، معنای مجاز و حقیقت نیست کنایی در مقابل صریح یا تصریح است حقیقت در مقابلش مجاز است این که من نگفتم حقیقی و مجازی، گفتم کنایی و صریح

س: این اصطلاح است خب معنایش می گویند

ج: نه، ببینید تنزیل ادبی است کلاً می توانم حالا هردو را به معنای تنزیل ادبی به معنای اعتبارات ادبیه مثلاً که مرحوم آقای حاج شیخ محمدحسین هم دارد، چیز اعتباری، ادراکات اعتباری ممکن است هردو را ما، یک معنای جامعی را فرض بکنیم اشکال ندارد مشکل ندارد اما من کنایی که گفتم یعنی وقتی می گوید لاتنقض نه این که تو نقض نکن، من می گویم باقی است یعنی این کنایه می شود دیگر دقت کنید،

س: طبیعتاً اثرش است که دیگر چون وصف که تعبدی نیست

ج: خب احسن و الا خلاف امر است می گوید لاتنقض نکن، نکن

س: چون سهو کرده بهش می گوید نکن،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۴

جلسه: ۴۸

ج: اما اگر فرض کنیم معنایی که حاج شیخ هادی گفت شما وضوء گرفتید نقض نکن وضوء را، این جا آن معنی دارد ببینید،
س: چون وضوء که بوده

ج: وضوء را نقض نکن، روشن شد این نکته را من دیدم آقای سیستانی یک وقتی می گفتند در درس ها حالا نمی دانم آخرش ملتزم
آن وقت این،

س: می شود مثل آقای

ج: نه دیگر تقریرات را نوشته،

س: آقای نائینی این ها شاگردهای حاجی شیخ هادی

ج: حاج شیخ هادی، دقت کنید نمی دانم دقت کردید، من می گویم چون استصحاب ایشان، من استصحاب را از آن نسخه به
اصطلاح سنگی اش یک

۴۲: ۴۰

ورداشتم چون چاپ نشده، اخیراً دیگر عطبه چاپ کرده، دارم استصحاب نشد نگاه بکنم، ایشان اعتقادش این است که اصلاً این
روایت ناظر به قاعده مقتضی و مانع است نه ناظر، آن نکته را دقت کردید شما همیشه این خیلی نکته بود یک قاعده ای را که
می خواهید اثبات بکنید دلیلش را هم نگاه بکنید آن مقدار از دلیل در بیاید، دقت می کنید، مثلاً قاعده تسامح در ادله سنن از من بلغ
در نمی آید از آن عبارت در می آید،

س: کلاً قواعد اصطیادی این طوری اند،

ج: اصطیاد نه، اصطیاد نه، استظهار، اصطیاد نه اصطیاد اصلاً من در آوردی است دیگر خودش جمع می کند اصطیاد،

س: از لسان دلیل در می آید

ج: می دانم باید از مجموع در بیاورد، آن وقت باید مقایسه بکند، ببینید در این جا، عبارت آقای سیستانی آوردی راجع به حدیث
اول سندش،

س: حدیث اولی

ج: لاتنقض یقین بالشک، دقت کردید چه می خواهم بگویم این یک مشکل و لذا آقای سیستانی یاد می آید می گفت این کنایی
است خب اصل اشکال این که کنایی خلاف ظاهر است که، من ندیدم آقای حاج شیخ هادی به این وجه استدلال کرده باشد لیکن
این مناسب، دقت کردید چون تعبیر یک تعبیری است که فعل اختیاری من است این با آن مرادی که از حدیث می خواهد نمی سازد،
مراد ایشان چه است؟ مراد این که یقین باقی است، یقین باقی را گفت نقض نکن، یعنی مراد جدی این است که یقین باقی است
خب این می شود کنایی، اما اگر آن معنایی که آقای شیخ هادی گفت این درست در می آید چرا؟ چون می گوید شما یقین به وضوء
داشتید،

س: خب هنوز هم دارد،

ج: داشته باش، هنوز هم داشته باش

س: آیا تعبیرش این است که لاتنقض الوضوء بالشک

ج: بلی گفت فانک کنت علی یقین من وضوئک،

س: دارد بالشک را

ج: بلی

س: اگر بالشک را دارد باز هم آن جا هم همین است نمی شود، چون نقض وضوء به شک معنی ندارد

ج: نه لاتنقض الیقین بالشک، فانک کنت علی یقین من وضوئک،

س: بلی

ج: اخباری ها می گویند چون گفته یقین من وضوئک در موضوعات می آید در شبهات حکمیه نمی آید و این جا ما اضافه کردیم که این جا احتمالاً امام دارد آن روایتی که از پیغمبر که الآن خواند و الاصل، امام دارد آن روایت را تطبیق می کند همچنانکه پیغمبر در نماز فرمودند اعتناء نکن ما خارج نماز هم همان را می گویم یعنی به عبارت اخری فانک تعلیل تبعدی باشد،

س: بلی

ج: یعنی تعلیلی به سنه، خب این ها خیلی ظرافت های فراوانی است که در مجموعه متن و دلالت و این نکات مراعات، پس بنابراین اشکال این روایت این است غیر از حالا اشکال مثبت بودن، غیر از اشکال، این معنایی که شما از استصحاب می خواهید، اگر مرادتان این است که با آمار مراجعه می کنی، شما نگاه بکن اکثریت هنوز باقی، این بحث دیگری است شما می خواهی اصل عملی درست کنی، اصل عملی با فعل اختیاری نمی سازد اصل عملی این است که یقینت باقی است، چه جوری گفته یقینت باقی است؟ نقض نکن، نقض نکن یعنی چه؟ باید یک چیزی باشد که قابل نقض باشد، ایشان می خواهد مرحوم نائینی این را بگوید، نقض نکن، مرحوم آقای حاج شیخ هادی یعنی به عبارت معروف علمای ما، دیدم آقای سیستمی هم گفته بود حالا نمی دانم ایشان چاپ کرده یا نه؟ ببینید نقض نکن یعنی باقی است می شود کنایی، مثل کثیرالرماد یعنی جواد، اما اگر آمدیم گفتیم این قاعده مقتضی و مانع به این تصویر است این جا نقض نکن واضح است حالت اختیاری دارد یعنی شما یک وضوء گرفتید شک کردی، از آن وضوء رفع ید نکن آثار را بار کن این جا فعل اختیاری معنی دارد، دقت کردید می خواهم نکات،

س: بلی بلی منتهی فی النفس شیء،

ج: بفرمایید نه اشکال، این من خیلی خلاصه ای بحث های است که این ها گاهی در حوزه های ما طول می کشد می دانید که دیگر، حالا داریم در ظرف ده پانزده دقیقه این ها را جمع و جور می کنیم خیلی،

س: در واقع هر کدام یکی کدی هست راجع به

ج: احسنتم دقت فرمودید، این البته عرض کردم این بحثش در سر متن نیست، تأثیر متن در دلالت است این هست، مثلاً فان الیقین لاینقض بالشک آن جا باز بهتر است الیقین لایزول بالشک باز بهتر از لاتنقض الیقین، لاتزیل الیقین، چون آن جا فعل، این جا

س: فرقی ندارد حتی الیقین لایزول بالشک در امور اختیاری معنی ندارد لایزول

ج: خب یعنی تبعد می شود،

س: چون قطعاً یقین با شک زایل می شود در حالت وصفی

ج: خب تبعد دارد می کند دیگر، و لذا باید تبعد بگوییم تبعد،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۶

جلسه: ۴۸

س: در هر حال می‌خواهم بگویم

ج: نه لاتنقض‌اش دستور است امر است

س: آن معلوم است پس اشاره به حکم آثار است

ج: خب می‌گویم می‌شود کنایه دیگر،

س: بلی دیگر

ج: این‌ها می‌خواهد، چون اصل این است که عدم کنایه باشد آن وقت اگر حملش بکنیم به ظاهرش،

س: حقیقت بشود

ج: چرا، حقیقت

س: امکان ندارد حاجی آقا یقین اصلاً امکان ندارد با شک زایل می‌شود این امر تکوینی است

ج: نه می‌گوید شما آثار وضوء را با شک بر ندارد، هنوز آثارش را بار کن، نماز بخوان،

س: خب آثار، باز سر خود شد دیگر یعنی ناظر به آثارش شد

ج: می‌دانم ناظر به آثار شد به فعل اختیاری ما نمی‌گوید یقین باقی است نمی‌خواهد بگوید یقین باقی است شما اگر استصحاب را

این گرفتید، توسعه الیقین بقاء اگر این گرفتید این در نمی‌آید این عبارت، حالا عبارت آقای سیستانی راجع به، اولاً سند حدیث

بینیم چه دارند؟ یک بحثی ایشان دارند که مشهور اصحاب گفتند صحیح است حالا آن نمی‌خواهد بلی ایشان می‌گوید نه، مرحوم

شیخ در تهذیب منفرداً این را نقل کرده و از طریق استادش مفید است، در سندش پسر ابن الولید است، آن وقت جواب می‌دهند

که نه، ظاهراً از کتاب حسین ابن سعید است و صاحب وسائل هم همین طور الی آخره، این بحث حالا باشد بحث سندش باشد

بعدش؟

س: اشکال دومی ه در سند دارند، اشکال دومی که در سند دارند این که این روایت مضمرة است

ج: مضمرة است این را

س: اشکال گرفتند که این را هم باز جواب می‌دهند

ج: این روایت مضمرة چون در تهذیب آمده سئله عن حریز عن زراره قال سئله در این جا اشکال کردند که این شاید اصلاً و من

احتمالی که خود، حالا ایشان جواب ایشان را بخوانید تا من عرض کنم،

س: ایشان یک رفت و برگشتی می‌کند که،

س: در کدام کتاب است؟

ج: همین تقریرات استصحاب‌شان

س: تقریرات استصحاب جلد یک صفحه بیست،

س: آقای مهری،

ج: بلی، و جوابی که هست عمده‌اش این است مرحومی

س: آقای مهری که شاگرد بود، کدام؟

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ - ۲۰۲۳/۰۴/۱۶

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۷

جلسه: ۴۸

ج: همین آقایی که در کویت است، آقا حاج شیخ مرتضی رفیق‌مان

س: حاج شیخ مرتضی

ج: بلی

س: در ایران بود از این جا رفت کویت،

ج: بلی ایران بود رفت کویت، علی ای حال

س: اشکال دیگر ان قلت قلت می‌کند که جواب می‌دهند که قادر می‌شود زراره این را از غیر امام نقل می‌کند ایشان اتفاقاً بر عکس

آدم مثل زراره با خیلی‌ها مناقشه می‌کرده و این‌ها

ج: این مضمرات بود، جواب کلی که در مضمرات است،

س: جوابی که در این جا می‌دهند می‌گویند آن ضمیر سئله بلا مرجع می‌شود و زراره این چیز بکند، این تدلیس را انجام بدهد

ج: نه،

س: اگر می‌خواست از غیر

ج: اصلاً این متعارف بوده و عن زراره عن جعفر قال سئله حالا این جا حریر عن زراره قال سئله یعنی سئلت زراره چه مشکل

دارد این که اصلاً خیلی عجیب است،

س:

۳۹: ۴۷

من الآن می‌گویم،

ج: نه این که اشکال یعنی مشکل این است که این کلام یک کلامی است بین حریر و زراره، چرا مثلاً مشایخ قم مثل کلینی نمی‌آیند

حدیث را نقل بکنند، البته این حدیث الآن در کتب ما به اسم عن ابی جعفر است زراره عن جعفر قال سئلت این از زمان بحرالعلوم

شده بحرالعلوم این جور نقل کرده می‌گوید در تهذیب نیست اسم ابی جعفر چون ایشان آن شب اشاره کردند که مصادر نیامده در

عین حال این نکته را آن وقت اگر این باشد این اصلاً سؤال و جواب بین حریر و زراره است و مشایخ قم نظرشان این بوده که

این سؤال و جواب بین ایشان است اصلاً از ابی جعفر نیست پس ایشان

س: قلت له نه سئلت عنه

ج: خب فرق نمی‌کند قلت له، دقت کردید چه است اشکال چه است؟

س: نکته دوم این است که

ج: ایشان سعی می‌کند یک جواب هم کلی در مضمرات است که کتاب کافی و این‌ها یا کتاب تهذیب سعی‌شان

س: نمی‌شود که این جا گفتگو بین حریر و زراره باشد

ج: چه اشکال دارد

س: چون این قال قلت له، یعنی قلت للزاره جواب این است فقال یا زراره، نمی‌شود که زراره جواب داده باشد این جوری،

جواب زراره باشد ابتدای حدیث،

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۸

جلسه: ۴۸

ج: اگر یا زراره دارد نمی شود اما ندارد قلت له دارد،

س: بلی اما بعدش یا زراره لذا آقای سیستانی می فرمایند که این در این که گفتگو با زراره است که مشخص است، زراره هم از یکی از یک نفر پرسیده هم مشخص است اما اگر می خواسته یک نفر غیر از امام باشد می گفت

ج: خب دیگر اگر این شبهه بود نه سئلت رجلاً

س: نه می خواسته

ج: نه اگر شبهه بود می شود گفت این طور گفت که شاید در نسخه مشهور قم یا زراره نبوده درش اصلاً،

س: و این یا زراره که قطعی است

ج: الآن مصدر یکی است فقط تهذیب است دیگر منفرد است تهذیب چون تهذیب منفرد است الآن ما نمی توانیم مقایسه با نسخه دیگر بکنیم چون نسخه دیگر نداریم الآن ازش،

س: چه منافاتی دارد با چه؟

ج: یعنی کلام بین حریز و زراره باشد

س: یعنی معصوم می فرماید که

س: یعنی یک آدم دیگری است به غیر از زراره، ایشان می گویند آن آدم دیگر هم اگر کسی غیر از امام بود

ج: نه باید سؤال بین زراره و کس دیگر نباشد نه،

س: هم ایشان که زراره و این شخص غیر از امام اگر باشد تدلیس می شود

ج: نه تدلیس نمی شود چون زراره شاگرد حکم است یک احتمال البته این خب خیلی بعید است، که حریز یک کلامی بین حکم ابن عتیبه و بین زراره بشود در کتاب صلاتش بیاورد خیلی بعید است الآن مشکل این حدیث چون منفرد است جای دیگر کلاً نیامده و اسم امام در اول ذکر نشده حالا فرض کن در وسطش آمده یا زراره، نسخه ای الآن روشن ازش نداریم آن نسخه ای معروفی که در قم بوده نسخه ابراهیم ابن هاشم است در آن نسخه نقل نکردند، مشکل کار این است، این نسخه ای که شخص نقل می کند منفرداً از کتاب حسین ابن سعید نقل می کند، که این هم جزو مصنفات است دقت فرمودید مشکلی که درست می کند، یعنی به ذهن انسان می آید که این حدیث یک مشکلی داشته که بزرگان قم کلاً نقل نکردند نباید همچون صاف صاف باشد حالا این هم یک معنی، چندتا معنی هم که عرض کردیم یک مطلب دیگری که من چون یکی دو سال اخیر تصادفی در کتاب بدایه ابن رشد دیدم چون در این جا مسأله خواب است می گوید چرت زده فلان، و نشد هم من تحقیق بکنم در غیر بدایه ابن رشد داریم یا نداریم؟ الآن نشد یعنی چون من اهل سنت را غالباً دیدم یادم نمی آید این را جای دیگر دیده باشم ابن رشد در مسأله خواب می گوید که علماء فقهاء دو مبنی دارند دو مذهب دارند یکی مذهب یقین، یکی مذهب شک، ابن رشد این جور نقل می کند می گوید من در کتب اهل سنت،

س: کدام کتاب بوده

ج: بدایه المجتهد،

س: بدایه

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ - ۲۰۲۳/۰۴/۱۶

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۱۹

جلسه: ۴۸

ج: می‌خواهید بیاورید مذهب شک و مذهب یقین، در بدایه المجتهد ابن رشد می‌گویم چون این دوتا را ما استصحاب را گفته بودم ندیده بودم اخیراً پیدا کردم این نکته را این‌جا الآن عرض بکنم، چون گفته نشده و هیچ کدام از آقایون هم متعرض نشدند آن،

س: مسأله اختلاف علماء فی النوم علی ثلاثه مذاهب، مسأله ثانیه در نواقض وضوء، می‌گوید که اختلاف العلماء صفحه ۳۲ حالا این چاپی که من دارم جلد یک، اختلاف العلماء فی النوع علی ثلاثه مذاهب، الاول فقوم رأوا انه حدث فاجبوا من قبله و کثیره الوضوء

ج: این‌که به منسوب ما، معروف به ما است

س: و قوم رأوا انه ليس بحدث فلم يوجب منه الوضوء الا اذا تیقن

ج: این مسلک یقین است یعنی اگر خوابید هنوز وضویش باقی است تا یقین پیدا بکند در حال نوم مثلاً حدثی ازش صادر شد روشن شد،

س: بلی

ج: این سؤال زراره هم این‌جا از چرت است، این به این مسلک یقین خیلی می‌خورد مسلک بعدی اگر شک هم کرد خوابید شک کرد وضویش باطل است دوتا مسلک اصلی روشن شد

س: افراط و تفریط و متوسط

ج: متوسط، یک مسلک، نه این دوتا مسلک اصلاً نوم را مبطل نمی‌دانند، آیا قمی‌ها این روایت را به این معنی گرفته بودند لذا نقل نکردند، این چون تا حالا گفته نشده یک چیزی بگوییم که تا حالا گفته نشده سر این‌که قمی‌ها دقت کردید، گفت لانک کنت علی یقین من وضوء آن کلمه یقین و لاتنقض الیقین بالشک این با همین مذهب شک که ایشان می‌گویند می‌گویم تا حالا ندیدم احدی اصلاً، چون من آن را اصلاً ندیده بودم اولین بار در این کتاب ابن حزم دیدم یک مسلک این است که اصلاً نوم خودش حدث است که این مسلک اصحاب ماست فعلاً هم مسلک این است، یک مسلک این است که خودش حدث نیست اگر خوابید یقین پیدا کرد حدث ازش صادر شده آن وقت وضویش باطل است یقین نداشت درست است با شک وضویش درست است، مسلک دوم نه اگر خوابید شک کرد وضویش رفته آن وقت وضویش باطل می‌شود اگر شک کرد نمی‌خواهد یقین به ناقض پیدا بکند دقت کردید، آن وقت احتمالاً این حدیث متأسفانه با مسلک یقین جور در بیاید

س: ناظر به آن مسلک

ج: مسلک، ناظر به آن است، شک را رد می‌کند می‌گوید اگر خوابیدی مشکل ندارد، یقین پیدا کردی وضوء یعنی نوم حدث نیست نوم به عبارت آخری، چون تا حالا کسی نگفته، آیا خیلی عجیب است این‌جا

س: ناظر به سوم است این‌جا خواست این را رد کند

ج: مذهب شک را رد بکند

س: آری

ج: به مجرد یعنی یقین را اثبات می‌کند

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۱۴۰۲/۰۱/۲۷ - ۲۰۲۳/۰۴/۱۶

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۰

جلسه: ۴۸

س: نه یقین را اصلاً یقین به حدث را نه،

ج: چرا لانک کنت علی یقین من وضوئک ببینید اگر خوابیدی چرت زدی یقین داشتی وضویت از بین رفت درست است،

س: در ذیلش آخر می گوید اگر خوابیدی انما النوم فلان، این ها می گوئیم و لذا می گوئیم و لذا می گوید مبطل است

ج: بلی نه نوم با این دلیل این اولاً خفقه و یعنی چرت زدن است، می گوید مهم در این جا الخفقه و الخفقه

س: بلی دیگر ما هم در ادامه اش می گوید

ج: بلی یعنی این که می گوید چرت زدم، امام می گوید این اعتبار ندارد چرت بزنی و این ها مهم نیست، مهم این است که اگر یقین

به حدث پیدا کردی وضویت باطل است،

س: تعبیر به یقین به حدث نیست

ج: اما با شک، لانک کنت علی یقین من وضوئک و لاتنقض الیقین بالشک واضح است دیگر به مجرد شک از آن یقین دست بر ندار،

س: می شود بگویی شک به حدث

ج: بلی شک

س: هم امام برای نوم بعدش برایش نوم

ج: حالا حدیث را

س: چشم و گوشت بسته شد مبطل است این یعنی که بحث یقین نیست

ج: ببینید آن جا چون می خواهد بگوید

س: خود خوب را مبطل می داند

ج: نه خواب اگر بود کلاً دیگر این تعبیر نبود یعنی اگر حالت چرت شما جوری بود که این حرک فی جنبه شیء و هو لایعلم، این طوری دارد

س: این را مبطل می داند

ج: نه بلی، نه و هو لایعلم این جا را مبطل می داند چرا،

س: خب این

ج: چرا نه نکته اش همین است که این جا آن مثلاً حدث ازش یقیناً صادر یعنی نکته را روی یقین برده نه نکته را روی نوم برده

حالا حدیث را می خواهید یک بار دیگر بخوانید مشکل ندارد این مطلب اگر باشد چون یک نکته ای است که چرا مرحوم کلینی و

صدوق این را نیاوردند کلاً این نباید عادی باشد

س: تازه معلوم شد زراه چرا آورده این را

س: چون اهل سنت آن جور نظری بوده

ج: خیلی عجیب است اگر

س: روایت دارد حسن ابن عبدالله اشعری دارد که لاینقض الوضوء الا حدث و النوم حدث

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۱

جلسه: ۴۸

س: و النوم حدث

ج: این داریم خب این روایت

س: این خلاف آن مسلک یقین است

ج: این به خلاف هردو مسلک است هم شک هم یقین

س: صاحب حدائق این را به عنوان روایت جمع در بین دو دسته‌ای

ج: چون ما روایت عدم ناقض نوم هم داریم آخر،

س: بعد ایشان این

ج: صدوق هم عقیده‌اش این است که اگر نشسته بود و خوابید قبول ندارد خوابید اگر خوابید و الا نشسته خوابش برد اشکال ندارد

س: حالا این اهل سنت همه‌اش نشسته می‌خوابند و پا می‌شوند نماز می‌خوانند

ج: صدوق فتوایش این است

س: جمع بین روایات گرفته که روایاتی که ناقض نیستند عدم ناقضیت نوم را می‌گویند در واقع تقیید این است چون آنها عدم

حدث نوم را دارند می‌گویند

س: درست است

ج: آن وقت این شبهه تقیه اگر آمد یعنی این‌ها شاید در روایت زراره این شبهه را داشتند که از این روایت قاعده یقین در باب نوم

پیدا می‌شود پس نوم بنفسه مبطل نیست، دقت کردید نوم بنفسه مبطل نیست امروز دیگر بنا بود راجع به متن صحبت کنیم لیکن

از متن هم رفتیم به دلالت، البته مطالب خوبی را شد، مطالب خیلی نافع بود

س: هرزگاهی یک متن

ج: بلی، راجع به این متن دیگر به حد کافی استیعاب شد اگر،

س: صریح هم داریم که خواب مشککش با حدث است نه خود خواب

س: ماها

۳۳: ۵۷

این ول نمی‌کند

ج: داریم عرض کردم داریم

س: نه این روایتی که ایشان گفتند در شیعه هم داریم در موردی که الآن در بدایه از ابن رشد داشتیم

س: خب بخواند خوب است حاجی آقا

س:

۴۱: ۵۷

حين سئل في رواية الكنعاني حين سئل عن، من دارم از حدائق الآن می‌خوانم حين سئل عن الرجل يخفق و هو في الصلاة فقال

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۲

جلسه: ۴۸

ج: یُخَفِّق، اخفق چرتش زد کله‌اش پایین افتاد

س: ان کان لا

ج: اخفق یخفق باب افعال است اما لازم است متعدی نیست

س: ان کان لا یحفظ حدثاً منه ان کان فعلیه الوضوء و ان کان یتیقن انه لم یحدث

ج: لم یحدث

س: لم یحدث فلیس علیه وضوء و لا اعاده

ج: عین همان است،

س: بلی

ج: یعنی اگر شک کرد

س: عین سنی است

ج: عین سنی است دیگر

س: آخر طرف تقیه می‌کرد گفت شما سنی هستی، گفت نه من هنوز سگ سنی نشدم

ج: حالا اگر بنا شد این را چاپ بکنید این‌هاش را دیگر چاپ نکنید، ضبط ضبطش هم بلی دقت فرمودید آقا این اگر این طور باشد نه من دنبال این بودیم که چرا اصحاب آن هم دوتا از بزرگان قم این را نیاوردند این نکته باید داشته باشد یا احتمال دارد که این کلام خود زراره بوده مثل در احتمال حدیث سوم هم این را گفتیم یا احتمال دارد که این را رو آن قاعده گرفتند یعنی فهمیدند که این معنایش این معنایش این است که نوم بنفسه، چون روایت معارض هم داشتیم کنانی مراد ابوصباح کنانی است ابوصباح کنانی از نوادر روات ما هستند که امام معصوم گفت حضرت فرمود تو میزان هستی، یعنی اصلاً ترازو هستی قلت بعضی از ترازوها کج و معوج اند مثلاً درست، فرمود انت میزان لا عین فیه امام معصوم راجع به ابوصباح ابراهیم ابن نعیم کنانی به اصطلاح ایشان راجع به ایشان امام معصوم توثیق کردند که فوق همه توثیق‌هاست و البته اگر ابی الصباح کنانی باشد خیلی وقت‌ها هم با حدیث حلبی مشترک در می‌آید شاید مشترک باشد حالا اگر آن باب طهارتش را بیاورید این مطلب را پس،

س:

۵۹: ۳۸

ردش نکرده

س: اصلاً این روایت عرض کردم شاهد جمع گرفته، مخصوصاً که ایشان صاحب حدائق این مسأله را هم اصلاً آورده مسأله‌ای که آیا نوم خودش حدث است یا منشأ حدث است؟

س:

۵۹: ۴۹

چیز نیست

ج: اما یقین و شک که ندارد، دو مسلک یقین و شک که ندارد

متن کامل مطابق با صوت دروس حضرت آیت الله استاد حاج سید احمد مددی الموسوی (حفظه الله)

یکشنبه: ۲۰۲۳/۰۴/۱۶ - ۱۴۰۲/۰۱/۲۷

موضوع: سلسله مباحث نقد متن حدیث

صفحه ۲۳

جلسه: ۴۸

س: نه ندارند ولی

ج: این تعبیر را من در بین شیعه ندیدم که در باب نوم غیر از حدث بودنش دو نکته دیگر هم هست، یکی مسلک یقین است که نوم حدث نیست اگر یقین پیدا کرد به صدور حدث آن وقت وضوئش باطل است

س: تقریباً همین را می‌گوید دیگر

ج: بلی اگر شک پیدا کرد یک مبنی این است که شک پیدا کرد وضوئش باطل است

س: عبارت

۱۴: ۰: ۱

تمام شد در این مرحله لذا تیقن بالحدث

س: بدایه نه،

س: بدایه بلی

ج: بدایه ابن رشد

س: اذا، فلم یوجب منه الوضوء الا اذا تیقن بالحدث علی مذهب و الا یعتبر الشک و اذا شک علی مذهب من یعتبر الشک

ج: مذهب اسمش است مذهب شک مذهب یقین

س: مذهب فقهی

س: حتی ان بعض السلف کان یوکل بنفسه اذا نام من یتفقده حاله

ج: تو مواظب باش مثلاً

س: این جا حاضر است هر دو واحد هم جمع می‌شود

ج: این دیگر خیلی خنده‌دار است این دیگر از فقه خارج شد

س: همین یک تکه‌اش را خواستی بخوانی؟

س: از آن سلف کذایی بوده

ج: بلی از آن،

س: مسأله را تا آورده در اقوال شیعه گیر کرده خودش می‌گوید که

ج: روشن شد من این تعبیر را فعلاً در کتب اهل سنت می‌خواهید مغنی را بیاورید من ندیدم این تعبیر ابن رشد را من ندیدم چون

ابن رشد انصافاً در بدایه بسیار کتاب نافع است چون فیلسوف است خیلی با دید باز این مسائل را نگاه می‌کند ریشه یابی می‌کند

خیلی حالت فقهائی و این‌ها ندارد، یک دید بازی وارد مسائل می‌شود و سبب الخلاف اینی که این جا روایت ضعیف است و قیاس

منهم من قدم القیاس منهم من قدم الروایه این طوری خیلی،

س:

۳۱: ۱: ۱

ج: خیلی مبانی را روشن یکی از امتیازات بدایه المجتهد ابن رشد انصافاً این است یک کتابی هم در طیب دارد کلیات فی الطیب آن هم همین طور است و انصافاً هم خیلی قشنگ مسائل طب قدیم را دارد همان دید فیلسوف مآبانه خودش خیلی قشنگ روشن می کند

س: نه ایشان حالا خلاصه است چون مذهب شیعه بحث شد ایشان می گوید که ظاهر اخبار این است که نوم حدث است من حیث کونه حدثاً موجب لنقض طهاره و به جزم بعض افاضیل المتأخرین و نقل ان الظاهر انه هو المشهور بین الاصحاب لا باعتبار احتمال الحدث حالته کما ربما یفیهمه بعض عبائر اصحاب بعد ایشان این بحث ها را می کنند می گوید لکن روی الصدوق فی العلل و العیون بسند المعتمر عن الفضل ابن شاذان

ج: که غیر معتبر است

س: آن جا در فضل تصریح است که نوم مشکل حدث در ضمنش است

ج: همان مذهب شک روشن شد آیا واقعاً اصحاب ما که این حدیث را قبول نکردند نکته این بود که این روایت ناظر به مذهب یقین است یعنی نوم بنفسه ناقض نیست مگر یقین پیدا بکند به صدور حدث، فانک کنت علی یقین من وضوئک تعبیر را دقت کنید و لیس لک ان تنقض الیقین بالشک اعتبار به یقین است اگر یقین پیدا کردی حدث صادر شده حال نوم آن وقت وضوء بگیر و الا فلا،

س: یقین به نوم

ج: نه یقین به حدث صدور حدث

س: حدث در ضم نوم.

ج: حدث در ضمن نوم و صلی الله علی محمد و آله الطاهرین.